

کلاهی بر سر آزادی

اهل قلم دلیر، شاعر و فیلساز آزادیخواه، زنده نام بکتاش آبتین



کلاه را از سر آزادی برمی دارم

نگاه کن!

کیست که این گونه جان خود را به بازی گرفته باشد؟

به آسمان و دریا نگاه می کنم

غم انگیز و جذاب است دنیا

با این همه آیا

اعتصاب شهاب سنگ ها و

نهنگ ها

شجاعانه نیست؟

نوروزانه هایی به گزینش دکتر علیرضا اکبری

پیرایه یغمایی

نوروز بمانید که آیام شمايید
 آغاز شمايید و سرانجام شمايید
 آن صبح نخستین بهاری که به شادی،
 می آورد از چلچله پیغام، شمايید
 آن دشت طراوت زده آن جنگل هشیار
 آن گنبد گردنده ی آرام شمايید
 خورشید گر از بام فلک عشق فشاند،
 خورشید شما، عشق شما، بام شمايید
 نوروز کهنسال کجا غیر شما بود؟
 اسطوره ی جمشید و جم و جام شمايید
 عشق از نفس گرم شما تازه کند جان
 افسانه ی بهرام و گل اندام شمايید
 هم آینه ی مهر و هم آتشکده ی عشق،
 هم صاعقه ی خشم بهنگام شمايید
 امروز اگر می چمد ابلیس، غمی نیست
 در فن کمین حوصله ی دام شمايید
 گیرم که سحر رفته و شب دور و دراز است،
 در کوچه ی خاموش زمان، گام شمايید

آیام به دیدار شمايند مبارک
 نوروز بمانيد که آیام شماييد

مزمور بهار

دکتر محمدرضا شفيعی کدکنی

بزرگا گیتی آرا نقش بند روزگارا
 ای بهار ژرف
 به ديگر روز و ديگر سال
 تومی آبی و
 باران در رکابت
 مژده ی دیدار و بيداری

تومی آبی و همراحت
 شمیم و شرم شبگیران
 و لبخند جوانه ها
 که می رویند از تنواره ی پیران

تومی آبی و در باران رگباران
 صدای گام نرمانرم تو بر خاک
 سپیداران عریان را

به اسفندارمذ تبریک خواهد گفت

تومی خندی و

در شرم شمیمت شب

بخور مجمری خواهد شدن

در مقدم خورشید

نثاران رخت از باغ بیداران

شقایق‌ها و عاشق‌ها

چه غم کاین ارغوان تشنه را

در رهگذر خود

نخواهی دید...

بهار

سارا محمدی اردهالی

یادم رفته است

چطور حرف‌مان شد

چه کسی، چه کسی را ترک کرد

دوستت دارم

تو موی بلند دوست داشتی

موهای من کوتاه بود

کتری پایه پای اخبار قلقل می کند

بهار

چیزهای بسیار دیگری را فراموش خواهم کرد...

سهراب سپهری

مانده تا برف زمین آب شود

مانده تا بسته شود این همه نیلوفر وارونه چتر

ناتمام است درخت

زیر برف است تمنای شنا کردن کاغذ در باد

و فروغ تر چشم حشرات

و طلوع سر غوک از افق درک حیات

مانده تا سینی ما پر شود از صحبت سمبوسه و عید

در هوایی که نه افزایش یک ساقه طنینی دارد

و نه آواز پری می رسد از روزن منظومه برف

تشنه زمزمه ام

مانده تا مرغ سرچینه هذیانی اسفند صدا بردارد

پس چه باید بکنم

من که در لخت ترین موسم بی چهچه سال

تشنه زمزمه ام

بهتر آن است که برخیزیم

رنگ را بردارم
روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم

زمزمه ای در بهار

فریدون مشیری

گل نارنج و تُنگ آب و ماهی
صفای آسمان صبحگاهی.
بیا تا عیدی از «حافظ» بگیریم
که از او می ستانی هر چه می خواهی

سحر دیدم: درخت ارغوانی
کشیده سر به بام خسته جانی!
به گوش ارغوان آهسته گفتم:
بهارت خوش که فکر دیگرانی

سری از بوی گلهاء، مست داری
کتاب و ساغری در دست داری
دلی را هم اگر خشنود کردی
به گیتی هر چه شادی هست داری.

چمن، دلکش، زمین خرم، هوا تر
نشستن پای گندم زار خوشتر.

امید تازه را دریاب و دریاب
غم دیرینه را بگذار و بگذر.

ساوین فروغی

میانِ مرزهای ناممکن ایستادن
و عاشق بودن
کار ساده ای نیست
می توان با تصویرِ
دوست داشتنت
تا انتهای ترین
دروازه های خیال پرید
اما بهانه
دست های خالی را
چگونه
تاب بیاورم ...

پایان آرمان ۱۹